

شالوده شکنی گفتمان شیعی-سنی: تلاشی برای بازنگری و اسطوره زدایی



دکتر مجیب الرحمن رحیمی
پژوهشگر علوم سیاسی در دانشگاه ایسکس-بریتانیا

تذکر:

-هفته‌ی قبل در بحث "دو حکایت متفاوت از یک روی‌داد" در برنامه‌ی پرگار تلویزیون فارسی بی بی سی، به اشتراک عبدالمجید مهاجرانی و فاسم درانی، که به ریشه‌یابی اختلاف شیعه و سنی اختصاص داشت اشتراک کردم. در این نوشتار تلاش می‌کنم دیدگاه‌ها و برداشت‌هایم در بحث را خلاصه‌نمایم. با توجه به وسعت و گستردگی موضوع، تنها به پاره‌ای از مباحث و طرح راه‌های بیرون رفت از تنگناهای گفتمان شیعی و سنی با استفاده از نظریه‌گفتمان لکلو و موف می‌پردازم.

پایه‌ی نظری بحث:

-نظریه‌ی گفتمان با پذیرفتن اصل ستیزه‌جویی (antagonism) یا به قول قرآن "اختلاف" در زندگی و روابط انسان‌ها، مدعی‌ست هرگفتمان به اساس غیریت‌سازی شکل می‌گیرد: "ما" در تقابل با "دیگری" یا "بیگانه‌ای"; "مایی" که خودی و داخلی‌ست و دیگر و غیری که بیگانه و بیرونی‌ست. گفتمان‌ها معطوف به قدرت اند و روایت گروه یا جمعی. این گروه‌ها تلاش می‌کنند روایت خود را با استفاده از ابزارهای مختلف غالب سازند. در این مسیر بنیان‌گذاران و طرفداران گفتمان‌ها، با به کار بستن مفصل‌بندی‌گره‌گاه‌های معینی برای انسجام و قوام روایت خود برمی‌سازند. در واقع، گفتمان در محور همین گره‌گاه‌ها شکل می‌گیرد و به دال‌های شناور و سرگردان در پی بی‌جایی، هویت و استقرار می‌بخشد. گفتمان‌ها، با توجه به این‌که معطوف به قدرت اند و در صدد دست یافتن به هژمونی، گفتمان‌ها و روایت‌های رقیب را یا از صحنه طرد می‌نمایند یا به چالش می‌کشند. به دلیل این‌که طرد و نفی در این ستیز، یک عمل دوجانبه‌است، هر یک از اطراف نزاع، دیگری را مانع شکل‌گیری و دست یافتن به هویت کامل خود می‌داند. این ستیز و نزاع در نمونه‌های مذهبی، به طور معمول شکل هنجاری یا ایدیولوژیک اختیار می‌کند. با توجه به این‌که جلوگیری از دست یافتن به هویت (Identity blockage) یا کامل شدن (Fullness) یک تجربه‌ی دوجانبه‌است، معمولاً رابطه با غیر یا بیگانه در این تجربه به اساس معادله‌ی "دوست و دشمن" شکل می‌گیرد و لبه‌های غیریت‌سازی در این روی‌کرد تیز، برنده و کینه‌توزانه است.

در نظریه‌ی گفتمان، معمولاً در پی تحولات بی‌جاکننده، برگشت دوباره‌ی گفتمان‌های طردشده یا ماز ادمعنی، گفتمان‌ها در امتداد زمان دچار بی‌جایی و تزلزل می‌گردند. چون در پی این تحولات توانایی هویت بخشی و استقرار را از دست می‌دهند و دیگر پاسخ‌گوی نیاز جامعه نیستند. در این مرحله زمینه‌ی شکل‌گیری گفتمان‌های نوین فراهم می‌گردد و فعالان می‌توانند با یافتن ابرنشان‌های یا برساختن گره‌گاه‌های مشترکی گفتمان نوی سامان بخشند.

با اتکا به این روی‌کرد و از این منظرگاه به ظهور، شکل‌گیری، انسجام، بی‌جایی گفتمان شیعه و سنی و زمینه‌ی شکل‌گیری گفتمان نو می‌پردازم. در این راستا، نظریه‌ی گفتمان از یکسو ما را در فهم ظهور و شکل‌گیری این دو گفتمان در تجربه‌ی تاریخی مسلمانان یاری می‌رساند، و از سوی دیگر در ارائه‌ی راه‌های احتمالی بیرون رفت. برای رهایی از گفتمان‌ها یا چشم‌اندازهای اسارتگر و جزم‌اندیش و مساعد ساختن زمینه‌ی شکل‌گیری گفتمان یا چشم‌انداز متکثر، متسامح، اخلاق‌باور و مردم‌سالار نیازمند حرکت بنیادین برای طرح‌نو در افکندن هستیم. طرح‌هایی بخشی که لبه‌های تیز غیریت‌سازی را نرم سازد و رابطه به اساس معادله‌ی "دوست دشمن" را به رابطه میان "دوست و مخالف" تعدیل نماید.

مرجعیت یا الگوی بنیادین در گفتمان دینی:

از نظر نویسنده این‌سطور، اسلام به مثابه‌ی دین، با بعثت حضرت محمد(ص) آخرین پیامبران الهی آغاز می‌شود و تا رحلت وی تکمیل می‌گردد. با رحلت پیامبر(ص) رابطه‌ی مستقیم خداوند از طریق وحی با زمین قطع می‌شود. قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر(ص) مرجعیت یا الگوی بنیادین این دین را تشکیل می‌دهند. با وفات پیامبر(ص) مرحله‌ی تجربه‌ی تاریخی اسلام و مسلمانان آغاز می‌گردد. این مرحله، با در نظر داشت این‌که می‌توانست، از همان لحظات آغازین طور دیگری شکل گیرد، زمانی، مکانی و تاریخی‌ست.

در این روی‌کرد، مرحله‌ی اول مقدس است؛ چون اصل و مبنای دین را تشکیل می‌دهد. مرحله‌ی دوم، که مرحله‌ی تجربه‌ی تاریخی دین به شمار می‌رود، مقدس نیست. در مرحله‌ی نخست به رغم تقدس، مسائل و قضایایی زمانی و مکانی وجود دارند که در همان بستر تاریخی معنی می‌یابند و به عنوان تجربه‌ی بشری از تقدس برخوردار نیستند.

مرحله‌ی دوم، به رغم تاثیرگذاری مستقیم بر شکل‌گیری تاریخ و تمدن اسلامی، از تقدس و مرجعیت در دین مانند مرحله‌ی نخست برخوردار نیست. ولی می‌توان از آن به عنوان یک تجربه‌ی بشری، به خصوص از مراحل نخستین آن، بدون مرجعیت بخشی مقدس و الزام‌آور، چون هر تجربه‌ای، الگوبرداری نمود. مطالعه و دقت در این مرحله، بدون تردید، ما را در فهم نسل اول این آیین از آموزه‌های آن یاری می‌رساند. گره‌گاه اصلی روی‌کردم در شناخت و قرائت نو از اسلام را می‌توانم چنین خلاصه کنم: اسلام مقدس است، ولی تجربه‌ی تاریخی و تاریخ اسلام در مرحله‌ی بعد از رحلت پیامبر(ص) مقدس نیست.

مرجعیت یا الگوی پایه، قرآن و سنت پیامبر(ص)، چون هر متن مقدس، تفسیر و تأویل پذیر است. این اصل در روش‌شناسی سنتی نیز در مباحث چگونگی اثبات نص و دلالت‌های قطعی و گمانی آن مورد بحث قرار گرفته است. در ترسیم مبنای نظری که من برای فهم موضوع مورد بحثم در این مقاله ارائه می‌کنم، لازم است میان مرجعیت پایه و تفسیر و تأویل این مرجعیت که در طول زمان شکل گرفته است تفکیک قائل شویم. مرجعیت پایه در این روی‌کرد اصالت خویش را به عنوان الگو به رغم تأویل‌پذیری حفظ می‌کند، و تفسیرها و تأویل‌ها از این مرجعیت، به رغم ارزش و جایگاه بلندی که در میراث فکری-فرهنگی تمدن اسلامی دارند، تفسیرها و تأویل‌های زمانی، مکانی و بشری به حساب می‌روند. این تفسیرها و تأویل‌ها، چون هر گفتمانی معطوف به قدرت‌اند و تحت شرایط ویژه‌ای شکل گرفته‌اند. بنابراین، در این روی‌کرد، به آن‌ها به مثابه‌ی مجموعه‌ای از اجتهادها، برداشتها، تفسیرها، شناخت‌ها و تلاش‌های زمانی و مکانی پیروان این دین نگریسته می‌شود؛ تفسیرها و تأویل‌هایی از جمع تفسیرها و تأویل‌های ممکن.

در مرجعیت پایه، تا جایی‌که من می‌دانم و مطالعه کرده‌ام، خداوند و پیامبرش از پیروان این دین به نام مسلمان و مومن نام می‌برند، و از جمع آنان به عنوان ملت و امت. (... مَلَّةٌ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ ... (الحج: 78)). امتی که برشالوده‌ی توحید، رسالت و معاد بنیافته، از یک کتاب و یک پیامبر پیروی می‌کنند و افراد آن برادر و برابراند و رابطه‌ی شان به اساس ارزش‌های اخلاقی، عدالت، انصاف و معرفت‌تأمین می‌گردد. در این مرجعیت، لااقل من، از شیعه و سنی، از خاص و عام، از رافضی و ناصبی و ده‌ها و صدها فرقه‌ی دیگر خبری و ردپایی نیافتم. در این هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، رسالت پیامبر(ص) رسانیدن پیام خداوند به بندگان است و اصل مصالح عباد و رستگاری دنیوی و اخروی آنان.

مرجعیت پایه و بحث نظام سیاسی:

در مرجعیت پایه، احکام و راهنمودهایی وجود دارد که عملی کردن و تطبیق آن‌ها مستلزم داشتن نوعی از قدرت و نظام است. در مورد مبنای دینی یا عقلی یا دینی-عقلی ضرورت استقرار و برپایی چنین نظامی میان دانشمندان مسلمان اختلاف است. ولی در قرآن و صحیح سنت پیامبر(ص) بحث مفصل یا راهنمود تفصیلی در باب نوعیت نظام، یا به تعبیر معاصر، دولتداری و حکومتداری وجود ندارد. در مرحله‌ی نخست حضور شخص پیامبر(ص) مشروعیت، انسجام و تداوم این آیین را به عنوان دین تضمین می‌کرد. قرآن، سنت و یاران پیامبر(ص) در این مرحله از خلافت، امارت، دولت و بالأخره حکومت به معنایی که امروز می‌دانیم صحبت نمی‌کنند. هیچ یک از این مراجع از پیامبر(ص)، به عنوان خلیفه، پادشاه یا امیر نام نمی‌برند. از امت و آیین او نیز به نام خلافت و دولت یا حکومت اسلامی یاد نمی‌کنند. او در این ادبیات، رسول‌خداست، پیروان او مسلمان، مومن، امت اسلامی و امت محمد خوانده می‌شوند. مومنان نیز خود را در ادبیات این دوره پیروان دین و آیینی به نام اسلام می‌دانند تا اتباع امپراطوری، پادشاهی

یا دولتی. قرآن و سنت به تکرار در این مرحله از ارزش‌های اخلاقی، عدالت، شوری، برابری و ... صحبت می‌کنند. در ادبیات قرآن و سنت در این مرحله، تا جایی‌که من می‌دانم و باور دارم، یگانه اصطلاحی که در مورد نظام و دولت‌داری به معنای معاصر آن، به کار رفته، اصطلاح "أمر" است. این اصطلاح در این ادبیات، همیشه قرین شوری‌ست و قرآن پیامبر(ص) را همیشه به شوری در "أمر" توصیه می‌کند. (... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ...). (آل عمران: 159). (... وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ...). (الشوری: 38). اصطلاح خلیفه و خلافت در قرآن و ادبیات این دوره، هیچ‌گاه به معنای دولت‌داری و زمامداری به کار نرفته است. ادبیات این دوره، به مفهوم سلطان و سلطنت و پادشاه و پادشاهی بیشتر به عنوان ویژگی‌های فرمانروایی پروردگار نگاه می‌کند و به مفهوم پادشاهی و پادشاه در تجربه‌ی بشری در اکثر موارد نگاه مثبت ندارد. از دولت و حکومت به معنای معاصر، که محصول دوره‌ی تجربه‌ی تاریخی و برخورد جهان اسلام با استعمار و مدرنیته است، در ادبیات این دوره چیزی سراغ نیست. بنابر این، نوعیت نظام و تفصیل دولت‌داری، از این چشم‌انداز، از امور عرفی و دنیوی‌ست و بیشتر به شرایط زمانی و مکانی بستگی دارد. تاکید بر اصول و معین نکردن نظام مشخص یا تعیین جانشین و خلیفه‌ای از سوی پیامبر(ص) برای دوره‌ی تجربه‌ی تاریخی، به نظرم از ویژگی‌های برجسته دین اسلام به شمار می‌رود که پویایی و کارایی آن را در امتداد زمان تضمین می‌کند.

پیامبر(ص) و بحث تعیین جانشین:

تا جایی‌که من می‌دانم، هیچ نص صریح در قرآن و سنت صحیح در مورد تعیین امام، وصی، خلیفه یا جانشین پیامبر(ص) وجود ندارد. قرآن در این مورد هدایت، رهنمود یا سخن صریحی ندارد. ممکن نیست، اصلی به این بزرگی و به این اهمیت، آن‌طور که گفتمان شیعی مدعی‌ست، در قرآن و سنت صحیح پیامبر(ص) مسکوت گذاشته شود و مسلمانان با تفسیر و تاویل آن را ثابت سازند. واقعه‌ی غدیر و ده‌ها روی‌دادی از این سنخ در تاریخ اسلام به وقوع پیوسته اند. پیامبر(ص) در این روی‌داد و روی‌دادهای مشابه، از دوستی و محبت‌اش به علی، خانواده و یاران نزدیک اش سخن رانده و مسلمانان را به نیکویی و حسن معامله با اهل بیت، مسلمانان و انسانیت توصیه کرده است تا تعیین جانشین و خلیفه. در مورد ابوبکر، عمر، عثمان، ابوعبیده، سلمان فارسی و دیگران نیز سخنان مشابهی از پیامبر(ص) روایت شده است. بنابر این، از روی‌داد غدیر خم و روی‌دادهای مشابه در تاریخ اسلام، نمی‌توان اصلی به نام ولایت، خلافت یا تعیین جانشین استنباط کرد. بحث تعیین جانشین توسط خدا و پیامبر(ص)، و رهبری امت توسط شخصی که مشروعیت خود را از خدا به دست می‌آورد تا از مردم و میراثی ساختن این رهبری در خانواده‌ای یا دودمانی با تعالیم آزادی بخش، پویایی و جوهر پیام این دین در تضاد است. پذیرفتن چنین روایتی و روی‌کردی، نتیجه و پیامدی جز سلب اراده‌ی مردم، استبداد مذهبی و استفاده‌ی ابزاری از دین ندارد.

به باور من، با توجه به این‌که بحث دولت‌داری و نوعیت نظام، از امور عرفی و دنیایی‌ست و به تغییرات، تحولات و شرایط زمان و مکان بستگی دارد، خداوند و پیامبر(ص) با حکمت و بصیرت و با بیان اصولی چون شوری، عدالت، انصاف، امانت‌داری و ... تفصیل آن را به مسلمانان گذاشته‌اند تا طبق شرایط زمان و مکان در این مورد تصمیم بگیرند.

آغاز تجربه‌ی تاریخی، اختلافات و بحث نظام سیاسی:

-اختلاف و تعدد تفسیر و تاویل در تجربه‌ی بشری یک امر طبیعی‌ست. قرآن نیز از اختلاف دائمی میان مردم به عنوان یک اصل یاد می‌کند. در نظریه گفتمان نیز ستیز (antagonism) یک اصل فروکاست ناپذیر است. لذا تلاش ما نه برای زدودن اختلاف و تعدد که برای نرم ساختن لبه‌های تیز غیریت‌سازی و ایجاد فضایی از تحمل و مداراست. از این چشم‌انداز، شکل‌گیری اختلاف در مرحله‌ی تاریخی یک امر طبیعی‌ست.

-بحث نوعیت نظام و چگونگی تعیین زمامدار و اداره‌ی امور مسلمین به صورت جدی در نخستین لحظات در گذشت پیامبر(ص) و آغاز مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی تجربه‌ی تاریخی اسلام، میان پیروان این مکتب شروع می‌شود. در این مرحله، با توجه به این‌که مسلمانان در عقیده باهم برابراند، رابطه‌ی قدرت و ساختارهایی قبیله‌ای نوعیت نظام و چگونگی تعیین زمامدار را تعیین می‌کند. نگاه تحلیلی و غیرمقدس به چگونگی حوادث و جدلهایی که منجر به تعیین ابوبکر صدیق به زعامت بعد از درگذشت پیامبر(ص) در سقیفه بنی ساعده گردید، اختلاف نظر شدید مهاجران و انصار در احراز امور مسلمین، توافق بر بیرون رفت از این بحران به اساس برتری قریش و مهاجران و سیر متفاوت تصامیم

و تعیینات سیاسی در مراحل بعدی به وضوح نقش رابطه‌ی قدرت، ساختار قبیلوی و تجربه‌ی بشری، زمانی و مکانی بودن تعامل نسل اول پیروان این آیین را با اصل دولت‌داری یا "امر" به نمایش می‌گذارد.

- بعد از درگذشت پیامبر(ص) و آغاز مرحله‌ی دوم است که مسلمانان به صورت جدی به بحث نظام و چگونگی اداره‌ی سرزمین و امور مسلمانان می‌پردازند. در این مرحله است، که بحث خلیفه، خلافت، خلیفه‌ی مسلمین و خلیفه‌ی رسول‌خدا مطرح می‌گردد. دقت در ادبیات این دوره نشان می‌دهد که بحث خلیفه نه به عنوان جانشین پیامبر(ص) - چون کسی نمی‌تواند جانشین پیامبر(ص) باشد- بل به عنوان کسی که بعد از پیامبر(ص) امور مسلمین را به عهده می‌گیرد مطرح است. عمر در مرحله‌ی بعد از ابوبکر، به همین دلیل کاربرد اصطلاح خلیفه را برای خود نمی‌پذیرد و باور دارد که او بعد از ابوبکر به قدرت رسیده نه بعد از پیامبر و اصطلاح درست در مورد وی "خلیفه‌ی خلیفه‌ی رسول‌خدا" است تا خلیفه‌ی رسول‌خدا و ترجیح می‌دهد به نام امیرالمومنین یاد گردد. نظام و اداره در تاریخ مسلمانان، به عنوان یک تجربه‌ی تاریخی و دنیایی و متأثر از تجارب و دستاوردهای نو و نظام‌های دیگر به صورت گسترده‌ای بسط و توسعه می‌یابد.

- در آغاز این تجربه‌ی تاریخی به رغم اختلاف دیدگاه‌ها و برداشت‌ها، که امر طبیعی‌ست، اکثریت قاطع اصحاب پیامبر(ص) در امر استقرار نظام نوپا باهم همکاری و تعاون کردند. طبق روایات موثق تاریخی علی در این میان با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرد و با آنان برای استقرار نظام همکاری نمود. اصل مهمی که در این دوره برجسته و قابل تامل می‌باشد، نگاه قراردادی به اصل نظام یا "امر" با اتکا به اصل شوری و بیعت از سوی نسل اول پیروان این آیین است. اختلافات به صورت جدی در اواخر خلافت عثمان شکل می‌گیرد و حوادث بعدی آن را داغ‌تر و بزرگ‌تر می‌سازد. نحوه شهادت عثمان، درگیری میان علی و معاویه، جنگ با خوارج، استقرار حکومت بنی امیه، حادثه کربلا، سرکوب طرفداران علی و بالأخره استقرار امپراطوری صفوی در حوزه ایران-خراسان به این اختلافات به صورت وسیع دامن زند و اختلافات میان دوگفتمان شیعی-سنی را گسترده‌تر می‌سازد.

شکل گیری گفتمان شیعی و سنی:

- شکل گیری گفتمان شیعی و سنی را به عنوان دو مکتب مخالف/متضاد با دو قرآنت یا تفسیر و تأویل متفاوت از "مرجعیت یا الگوی پایه" در مرحله‌ی بعد از شهادت عثمان بن عفان و مراحل بعدی می‌توان مورد مطالعه قرار داد. ریشه‌های شکل گیری اختلاف دو گفتمان، که یکی اقلیتی و دیگری اکثریتی می‌باشد، سیاسی‌ست و بیش‌تر در حوادث تاریخی بعد از وفات پیامبر(ص) یا رقابت‌های درون قبیلوی ریشه دارد. به همین اساس نسل اول این آیین، با سیاسی دانستن این اختلاف، به تکفیر یک دیگر روی نیاوردند.

- اختلاف بنیادی این دو جریان در حوزه‌ی سیاسی در مرحله‌ی دوم به اصل مرجعیت دینی-سیاسی مسلمانان بعد از وفات پیامبر(ص)، یا بحث امامت و خلافت، برمی‌گردد. چون هرگفتمانی، این دو مکتب با استفاده از روایت، تفسیر و تأویل "مرجعیت پایه" با اتکا به نظریه‌ی قدرت، دانش و مشروعیت در صدد هژمون ساختن گفتمان خود برآمدند. در این میان گفتمان شیعی، امامت و ولایت را به عنوان رکنی از ارکان دین مطرح کرد و در مراحل مختلف و به صورت تدریجی با مفصل‌بندی و قرآنت و تفسیر نو از "مرجعیت پایه"، به ویژه از روی‌داد غدیرخم، اصل الهی امامت و ولایت، ابلاغ این تعیین از سوی پیامبر(ص) به عنوان بخشی از رسالت، اصل معصومیت امامان و انحصار امامت در بخشی از خانواده‌ی پیامبر(ص) را به عنوان گره‌گاه اصلی مکتب اهل بیت سامان بخشید. بحث ولایت و امامت در تشیع به مرور زمان به اصل غیبت، مهدویت، نیابت امام و بالأخره شکل گیری ولایت فقیه در نمونه‌ی جمهوری اسلامی ایران انجامید. این تحولات در گفتمان شیعی باعث اختلافات بنیادین میان مکتب شیعی و سنی و سرآغاز بحث‌های کلامی، فقهی و تاریخی متفاوت و متضاد در تاریخ اسلام گردید که همگام با حوادث و دگرگونی‌های تاریخی در مراحل بعدی فربه‌تر شد و زمینه‌ی اختراع سنت، جعل تاریخ و روایت‌های متفاوت را فراهم ساخت.

- اهل سنت در مقابل به طرح نظریه‌ی خلافت به اساس شرع و عقل و رده بندی حقانیت چهار خلیفه با اتکا به اصل اجماع پرداخت و اتهام ناصبی و رافضی در پیوند به اصل خلافت و امامت به اوج خود رسید. گفتمان سنی برای توجیه این قرآنت، روایت‌هایی در باب رهنمودها و اشاره‌های پیامبر(ص) مبنی بر تعیین خلفاء به عنوان جانشین، و هدایت و

دستور پیامبر(ص) مبنی بر پیروی از سنت خلفای راشدین بعد از وی تنظیم کرد. مشهورترین این روایت‌ها، ترویج این احادیث جعلی منسوب به پیامبر(ص) است که این "امر" با نبوت آغاز می‌گردد، سپس دوره‌ی خلافت می‌رسد و سی‌سال ادامه می‌یابد، آنگاه نوبت پادشاهی و استبداد می‌رسد و بعد از آن دوباره خلافتی بر روش/منهج نبوت برپا می‌گردد. نوعی از اجبار باوری تاریخی (historical determinism) برای توجیه وضعیت موجود و نفی توانایی و قدرت عامل انسانی. بحث خلافت-باوری نزد اهل سنت در امتداد زمان به تغییر خلافت به ملوکیت و طرح ریزی احکام سلطانی و نصیحت الملوک انجامید. در تاریخ معاصر بعد از سقوط خلافت عثمانی، اعاده‌ی خلافت برای نجات امت اسلامی یا دست یافتن به "خلافت موعود بر نهج/روش نبوت" بنیاد فکر و اندیشه‌ی بسا از جریان‌ها و حرکت‌های اسلامی سنی‌مذهب چون اخوان المسلمین، حرکت خلافت، جماعت اسلامی و بالآخره حزب التحریر، القاعده و طالبان را تشکیل می‌دهد.

شالوده شکنی و اسطوره زدایی مقدمه‌ای برای شکل دهی گفتمان کثرت‌گرا:

در مرحله‌ای بیجایی و تزلزل، که دیگر این گفتمان‌ها، لااقل در عرصه‌ی سیاسی، پاسخ‌گوی نیاز نسل ما در عبور از استبداد به سوی مردمسالاری به اساس حقوق بشر و حقوق شهروندی نیستند، برای رهایی از جزم اندیشی و اسارت این گفتمان‌ها یا چشم‌اندازها و شکل دهی گفتمانی کثرت‌گرا و مردمسالار، من سه راه یا روی‌کرد را پیش‌نهاد می‌کنم:

1) شالوده شکنی و مساله‌دار ساختن این دوگفتمان:

این دوگفتمان، در سیمای کنونی، به مرحله‌ای از تکامل و انسجام دست یافته‌اند. مفاهیم و گزاره‌های این دوگفتمان، به اثر تکرار، حمایت و پشتیبانی قدرت از آن‌ها و استفاده از آموزه‌های دینی تا اندازه زیادی ته‌نشین و غیرجدل‌برانگیز شده‌اند. ولی واقعیت امر چنین نیست، این گفتمان‌ها زمانی، مکانی و احتمالی اند. در امتداد زمان با اتکا به قدرت و به صورت مرحله‌ای شکل گرفته‌اند. با استفاده از روش و ابزارهای شالوده‌شکنی و یا واکاوی با برکندن هر خشت این ساختمان‌ها، می‌توانیم اصل زمانی بودن، مکانی بودن، احتمالی بودن و رابطه‌ی آن‌ها را با قدرت بر ملا سازیم. این حرکت بالتبع، با دگرگون ساختن تصویر برساخته از این دوگفتمان در ذهن ما، زمینه‌ی بازنگری، اسطوره زدایی و تنش‌زدایی از این گفتمان‌ها را با اتکا به "مرجعیت/الگوی پایه" فراهم می‌سازد. نگاه نو به تاریخ و حوادث تاریخی - نگاهی که دست و پاگیر نیست-، به عنوان تجربه‌های بشری، احتراز از چسبیدن به حوادث گذشته و تاکید بر آینده‌نگری و پاک کردن فکر و اندیشه از سب و لعن اصحاب و خانواده‌ی پیامبر(ص) به عنوان مولفه‌های این گفتمان نو، می‌تواند راه را به سوی باز شدن افق‌های تازه بگشاید.

2) نگاه مبتنی بر اخلاق به جای نگاه تاریخی-فقهی:

اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، چه از منظر دینی و چه از منظر تجربه‌ی انسانی یا فرادینی، ارزش‌های برین و متعالی‌اند، که در دین و عقل هر دو محترم اند. ارزش‌های اخلاقی، اخلاقی زیستن و اخلاقی بودن، به رغم بی میلی و نپرداختن مذاهب اسلامی به این بحث و توجه بیش از حد به فقه، احکام، کلام و اختلافات تاریخی، جوهر و فلسفه‌ی وجودی دین اسلام را تشکیل می‌دهد. قرآن به کثرت از تقوی و فضایل اخلاقی سخن می‌راند و پیامبر این دین اعلان می‌کند برای "کامل کردن مکارم اخلاق" آمده است. در بحث اخلاق، من تفاوت و اختلاف اساسی میان مذاهب اسلامی و پیروان این آیین نمی‌بینم.

اگر در این روی‌کردنو، با عبور از تنگناهایی نگاه تاریخی-فقهی این دوگفتمان، با اتکا به ارزش‌های اخلاقی به مسئله نگاه‌کنیم و لا اقل آنچه را برای خود نمی‌پسندیم برای دیگران نپسندیم، از بسا مشکلات دست و پاگیر این دوگفتمان رها می‌شویم و این چشم‌انداز نو، افق‌های تازه‌ای برای بازنگری در فکر و شناخت ما می‌گشاید.

3) به رسمیت شناختن کثرت‌گرایی و تعدد تفسیرها و قرانت‌ها:

سومین راه، برای عبور از تنگناهای نهفته در این دوگفتمان، به رسمیت شناختن کثرت‌گرایی و تعدد تفسیرها و قرانت‌ها به اساس حقوق بشر و ارزش‌های مردمسالاری‌ست. در این روی‌کرد، ما دیگر دنبال چرایی و چگونگی شیعه شدن

شیعیان و سنی شدن سنیان و احقاق حقوق آنان بر این معیار نیستیم. واقعیت موجود را آن طور که هست با تعدد و کثرت آن به اساس حقوق بشر و حقوق شهروندی به رسمیت می‌شناسیم و می‌پذیریم. این پذیرفتن و به رسمیت شناختن، به مرور زمان، زمینه‌های همزیستی، تنش‌زدایی و یکدیگرپذیری را فراهم می‌سازد. به عنوان الزامات عملی این روی‌کرد در عرصه سیاست‌گذاری می‌توان به اصول ذیل اشاره نمود:

- (1) به رسمیت شناختن حقوق شهروندی شیعیان و سنیان در کشورهای اسلامی.
- (2) اجتناب و جلوگیری از تلاش‌های سازمان یافته و هدفمند دولت‌ها برای گسترش مذهب سنی یا شیعی یا اعمال سیاست سنی سازی و شیعی سازی.
- (3) اجتناب از سرایت دادن اختلافات تاریخی به وضعیت موجود با ارایه‌ی قرائت‌ها و تفسیرهای کثرت‌گرا.
- (4) احتراز از سب و لعن اهل بیت، یاران پیامبر (ص) و تقسیم بندی آنان و تاریخ اسلام به اساس حوادث تاریخی که به زندگی عملی ما هیچ رابطه‌ای ندارد و هیچ‌کسی، حتی خداوند، ما را از عمل‌کرد آنان در روز رستاخیز نمی‌پرسد.
- (5) بازنگری و اجتناب جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی و کشورهای خلیج در اعمال سیاست‌های افراطی و ایدئولوژیک مذهبی و ترویج کراهیت با استفاده از پول نفت.
- (6) اجتناب رهبران مذهبی از ترویج کراهیت مذهبی و جرم دانستن و مجازات قانونی تبلیغ و ترویج کراهیت مذهبی.

نتیجه:

در این روی‌کرد دین اسلام مقدس است و تاریخ دین و پیروان آن در مرحله‌ی بعد از رحلت پیامبر (ص) یک تجربه‌ی زمانی، مکانی و محتمل. قرآن و سنت صحیح پیامبر (ص) مرجعیت اساسی دین را شکل می‌دهند. این مرجعیت به رغم تقدس، تفسیر و تأویل‌پذیر است. برخلاف قرآن و احادیث متواتر که در تفکر دینی "قطعی الثبوت" و در مواردی "ظنی الدلالة" به شمار می‌روند، بخش بزرگ سنت را در این مرجعیت "خبر واحد" شکل می‌دهد که "ظنی الثبوت" است. در این مرجعیت هیچ حکم صریحی در مورد جانشین و تفصیل نظام سیاسی وجود ندارد. مرجع به وضع اصول و قوانین پویا در این عرصه بسنده می‌کند.

گفتمان شیعه و سنی در مرحله‌ی دوم و در پی اختلافات سیاسی شکل گرفته و به صورت تدریجی به تکامل و انسجام دست یافته‌اند. اختلافات این دو گفتمان بیش‌تر در حوادث تاریخی و نقش شخصیت‌ها و خانواده‌ها ریشه دارد تا در اصول اعتقادی، اخلاقی و مصالح دین و بندگان. عمده‌ترین اختلاف این دوگفتمان در رهبری دینی-سیاسی یا بحث امامت و خلافت نهفته است. برای تکامل و انسجام یا توجیه و مشروعیت بخشی، این دوگفتمان به تأویل، تفسیر و حتی اختراع سنت و جعل روایت دست زده‌اند.

-مرجعیت پایه، از پیروان دین اسلام به عنوان مسلمان، مومن و امت محمد نام می‌برد. در ادبیات مرجع بحثی پیرامون شیعه و سنی نمی‌توان یافت. بنابراین، این دوگفتمان زمانی، مکانی و معطوف به قدرت‌اند. در سایه‌ی این دوگفتمان، حرکت به سوی مردمسالاری، پذیرفتن حقوق بشر و حقوق شهروندی در جهان معاصر دشوار به نظر می‌رسد.

در زمان ما با توجه به (1) تحولات بنیادین در عرصه علم و دانش، (2) پایان انحصار روحانیت و حکومت‌ها بر معلومات یا علم و دانش، (3) ظهور دانشمندان اصلاح طلب و روشنگر، (4) ظهور نسل نو و منتقد، و (4) ترویج مردمسالاری، این دوگفتمان تاریخی، لااقل در عرصه‌ی سیاسی-فقهی دچار تزلزل و بی‌جایی شده و دیگر بی‌چون و چرا پاسخگوی نیازهای نسل مانع‌اند.

-سوگمندان ابزار و سامان‌های فکری درون مذهبی این دوگفتمان در حوزه‌ی فقهی و سیاسی توانایی عبور/گذار از این غیریت سازی و رهایی از این اسارت را ندارند. بنابراین، برای عبور از تنگناهای دست و پاگیر این دوگفتمان نیازمند حرکت نو و بنیان‌گذاری روش‌ها و ابزارهای تازه‌ای برای استخراج احکام از مرجعیت و جستجوی راه حل‌های نوین با در نظر داشت الزامات زمان هستیم.

-به باور من سه روی‌کرد پیشنهادی، در ضمن اقدامات و تلاش‌های دیگر، می‌توانند ما را در تغییر معادله‌ی رابطه بر اساس "دوست و دشمن"، خودی و بیگانه، و نرم سازی لبه‌های تیز غیریت سازی یاری رسانیده، و راه را به سوی طرح گفتمان کثرت‌گرا و مردمسالار با رجوع به "مرجعیت/الگوی پایه" به اساس معادله‌ی "دوست و مخالف" هموار سازند.